



۲۰۱۷/۰۵/۱۳



فرستنده : لایق جان خوستی

## سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان (طرزی، غبار، جاوید، فرهنگ، خلیلی و حبیبی)

(به قلم : ف. فاضل)

قسمت دوم

۲- میر غلام محمد غبار :



یکی دیگر از نخبگان کشور که در مورد سید جمال الدین نگاشته، شادروان میر غلام محمد غبار است. او در اثر گرانسنگش « افغانستان در مسیر تاریخ » سید جمال الدین افغانی را متولد سال ۱۸۳۸ میلادی<sup>۱</sup>، در اسعد اباد کنر می داند که در سال ۱۸۵۷ میلادی به دربار امیر دوست محمد خان پیوست.

شادروان غبار بعد از بیان مختصر فعالیت های سید جمال الدین افغانی در افغانستان و سایر کشور ها می نگارد:

<sup>۱</sup> شمار زیادی از نویسندگان اعم از افغان، ایرانی، مصری، ترکی و سایر کشورها در حالی که سال تولد سید را به حساب قمری ۱۲۵۴ می نگارند؛ اما سال میلادی آن را ۱۸۳۹ م درج می کنند. با در نظر داشت اینکه سید در شعبان ۱۲۵۴ قمری تولد شده است، بناء به صورت یقین سال ۱۸۳۸ م، سال تولد موصوف است. قابل یادآوری است که روز شنبه اول شعبان سال ۱۲۵۴ قمری برابر است با ۲۰ اکتوبر ۱۸۳۸ م و ۲۹ شعبان آن سال برابر است با روز شنبه ۱۷ نوامبر ۱۸۳۸ م که این زمان با برج های عقرب و قوس سال ۱۲۱۷ هجری خورشیدی برابری می کند.

«... همچنین سید در هند و مصر و ترکیه نهضت های جدید سیاسی به وجود آورد. بالاخره این مرد بزرگ افغان در ۹ مارچ ۱۸۹۶ در شهر اسلامبول - به مرض خناق و تداوی یک داکتر شبیه ناک به عمر ۵۸ سالگی دیده از دنیا بیست و با قدردانی جم غفیری از مردم ترکیه در قبرستان شیوخ دفن گردید، در حالی که از کثرت هجوم، ۱۸ نفر در زیر پای های مشایعین مرده بودند.»<sup>۲</sup>

با قرینه ۵۸ سالگی، امکان اینکه ۱۸۹۶ میلادی، که مرحوم غبار آنرا سال وفات سید می داند، اشتباه چایی باشد، غیر محتمل به نظر می آید، اما تاریخ دقیق وفات علامه سید جمال الدین روز سه شنبه ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادی برابر با ۵ شوال المکرم سال ۱۳۱۴ هجری قمری است.

به استناد نبشته شادروان غبار، برخی نویسندگان دیگر هم سال وفات سید را ۱۸۹۶ م پنداشته اند که استاد بزرگوار عبدالحی آرین پور ولوالجی در اثر ابتکاری اش «تاریخ منظوم، افغانستان نوین در آینه شعر» نیز همین سال ۱۸۹۶ میلادی را تذکر داده است.<sup>۳</sup>

اما شیخ محمد رشید رضا، شاگرد شیخ محمد عبده که زندگینامه سید جمال الدین را استوار بر معلومات استاد خود، نگاشته و آنرا در سال ۱۹۳۱ میلادی در قاهره، به چاپ رسانده است، به نقل از هفته نامه «المؤید» شماره چاپ شده در دهم شوال و چهاردهم مارچ سال ۱۸۹۷ میلادی می نگارد:

«اخبار رسیده از آستانه عالیه حاکی است که استاد فاضل و فیلسوف شهیر مغفور له السید جمال الدین افغانی وفات یافته است. آن مرحوم ساعت ۷ و ۱۳ دقیقه بامداد روز سه شنبه پنجم شوال، نهم مارچ... وفات یافت.»<sup>۴</sup>

طوری که در بالا تذکر داده شد مرحوم غبار در ادامه تاریخ وفات سید جمال الدین، در کتاب گرانسنگش که ۷۰ سال بعد از وفات سید به چاپ رسیده است، از کثرت هجوم و اشتراک جم غفیری از مردم ترکیه در جنازه آن سید بزرگوار حرف می زند و حتی اشاره به مرگ ۱۸ تن از تشییع کنندگان می نماید؛ ولی نشریه مصری «المقطم» در ۱۸ مارچ، یعنی ۹ روز بعد از وفات سید، استوار به نامه ای که از آستانه، پایتخت امپراتوری عثمانی فرستاده شده، چنین نگاشته است: در نزد سید، حین وفات تنها خادمش حضور داشت و در جنازه اش تعداد اندکی از دوستانش اشتراک ورزیده بودند و برای اینکه مردم آگاه نشوند در ساعت ۱۰ صبح (کمتر از ۳ ساعت فاصله بعد از وفات) او را در قبرستان «شیخلر مزار لغی» (آرامگاه وابسته به شیخان) به خاک سپردند.<sup>۵</sup>

حتی بانو Nikki.R.Keddie محقق امریکایی در اثرش زندگینامه سیاسی سید جمال الدین افغانی می نگارد که: حین وفات سید، تنها خادم مسیحی او Jurji Kuchi در کنارش حضور داشت.<sup>۶</sup>

<sup>۲</sup> افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، صفحه ۵۹۳، چاپ کابل

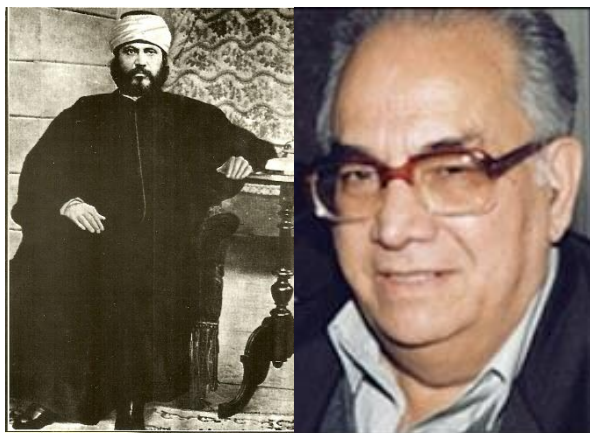
<sup>۳</sup> تاریخ منظوم، افغانستان نوین در آینه شعر، صفحه ۱۳۸

بایست اوری نمایم که محقق بزرگ علامه علی اکبر دهخدا نیز در مورد سال وفات سید، اشتباه می کند. علامه دهخدا می نگارد: «... پس به درخواست سلطان عبد الحمید به سال ۱۳۱۰ هجری قمری، به استانبول رفت و در آنجا بود تا آنکه به سال ۱۳۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ درگذشت...» حتی علامه دهخدا عناوین آثار سید جمال الدین افغانی را هم به گونه دقیق، درج نمی کند. لغتنامه دهخدا، جلد پنجم، چاپ دوم، صفحه ۷۸۴۹ ستون دوم.

<sup>۴</sup> تاریخ الأستاذ الإمام، الجزء الأول، صفحه ۹۲

<sup>۵</sup> تاریخ الأستاذ الإمام، الجزء الأول، صفحه ۹۳

<sup>۶</sup> Sayyid Jamal ad - Din al - Afghani A Political Bio graphy، ص ۴۲۰



از نخبگان افغانستان، شادروان اکادیمیسین پروفیسور دکتور عبدالاحمد جاوید، در مورد سید جمال الدین افغانی، در مقاله ای که تحت عنوان «چند نکته تازه در باره سید جمال الدین افغانی» در شماره سوم مجله وزین آریانای برونمرزی، که در خزان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی، به چاپ رسیده، نگاشته است:

«... و بالاخره در ۱۸۷۹ مصر را ترک گفت و دوباره به هند آمد، انگلیس ها مراقب احوال او بودند، در کلکته در «البرت هال» حینی که نطق می کرد، رشته کلامش به اشاره پولیس قطع گردید، درین زمان مولانا ابو الکلام آزاد از محصلان جوانی بود که به خطابه سید گوش می داد، چنانچه او در نوشته های خود از تأثیر افکار سید در بیداری مردم هند کراراً نام می برد.»<sup>۷</sup>

در این شکی نیست که سید جمال الدین در سال ۱۸۷۹ میلادی، مصر را ترک گفت و دقیقتر از مصر اخراج گردید و دوباره به هند آمد، آنها از طریق بندر کراچی و مقارن ایامی که «کیوناری» در کابل کشته شد و طوری که شادروان پوهاند جاوید تذکر داده است، سید در کلکته در «البرت هال» نطق کرد. با مراجعه به آثار موجود باقی مانده از سید جمال الدین در می یابیم که سخنرانی سید در مورد «تعلیم و تعلم» بوده است.

استاد سید هادی خسروشاهی در مجموعه «رسائل و مقالات» صفحه ۱۲۷ می نگارد که سخنرانی سید به تاریخ پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۸۷۲ میلادی در «البرت هال» کلکته ایراد شده است. اما به نظر من حرف استاد خسروشاهی اشتباه می باشد؛ زیرا سید جمال الدین در سال ۱۸۷۲ م در قاهره بود؛ نه در کلکته<sup>۸</sup> و به رویت کتاب مفید «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی» ۸ نوامبر سال ۱۸۷۲ مصادف به روز جمعه است نه، پنجشنبه<sup>۹</sup>، و همچنان احتمال کمی می رود که بیانیه سید جمال الدین در سال ۱۸۷۹ م طوری که استاد جاوید نوشته، صورت گرفته باشد.

<sup>۷</sup> شماره خزان ۱۳۷۹ مجله آریانای برونمرزی، صفحه ۷  
<sup>۸</sup> دکتور سید مخدوم رهین در صفحه ۶ کتابش «آثار گزیده سید جمال الدین افغانی» نیز تاریخ ایراد سخنرانی سید را در «البرت هال» کلکته، هشتم نوامبر سال ۱۸۷۲ میلادی می نگارد که آنها اشتباه است و شاید داکتر سید مخدوم رهین و استاد خسروشاهی این معلومات را از یک منبع و یا مأخذ گرفته باشند. آقای محسن عدوان نویسنده کتاب «پادواره سیدجمال- میرزا رضای کرمانی» عین همین اشتباه را در صفحه ۹۲ کتابش تکرار می کند. خلاصه تکرار نیشته های قبلی، تکرار اشتباهات را بار آورده است.  
<sup>۹</sup> تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، ص ۲۵۸

آمدن سید در ماه سپتامبر ۱۸۷۹م به کراچی به نوبت خود سید استوار است، اما پوهاند عبدالحی حبیبی در بخش کرونولوژی کتاب پژوهشی اش «نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی»، بیانیه سید را در البرت هال کلکته به تاریخ ۸ نوامبر ۱۸۸۳م (۷ محرم ۱۳۰۱ق) درج می کند، ولی موضوع سخنرانی را تعلیم و معلم می نویسد که شاید اشتباه چاپی باشد، در حالی که متن سخنرانی سید که در دسترس قرار دارد، عنوان آن «تعلیم و تعلم» می باشد.<sup>۱۰</sup> با مراجعه به تقویم یاد شده، به وضوح فهمیده می شود که پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۸۸۳ میلادی برابر است با ۷ محرم الحرام ۱۳۰۱ قمری زیرا جمعه دوم نوامبر سال ۱۸۸۳ میلادی برابر است با اول محرم الحرام ۱۳۰۱ قمری<sup>۱۱</sup> و با در نظر داشت قرینه روز پنجشنبه و ۸ نوامبر در نوبت استاد خسروشاهی، نظر پوهاند عبدالحی حبیبی، در تاریخ ایراد آن سخنرانی، قرین صواب معلوم می شود.<sup>۱۲</sup>

زیرا منطقی نیست که سید در آغاز ورود از مصر به هند، آن قدر مشهور شده باشد که در البرت هال کلکته، از او دعوت به سخنرانی گردد. سال های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۳م به این دلیل منطقی تر است که سید جمال الدین، قبل از آن سخنرانی رساله «نیچریه» یا «الرد علی الدهرین» را می نگارد و در مجله معلم شفیق، مقاله هایش نشر می گردد و اگر نظر ولفرد سکاوت بلنت Wilfrid Scawen Blunt صحیح باشد، ۶ ماه قبل از آن بیانیه، سید سفری به امریکا داشته است و از طریق لندن، دوباره به هند آمده و به خاطر انقلاب «عربی پاشا» در سال قبل از آن تاریخ (۱۸۸۲م) به کلکته هم احضار شده است، با در نظر داشت این دلایل، سید در سال های اخیر حضورش در آن دیار، به چهره مشهوری در هند تبدیل شده است، به مقایسه سال ۱۸۷۹ میلادی که وی بعد از اقامت ۸ ساله در مصر، به هند عودت می کند.

اما نظر شخصی اینجانب با مطالعاتی که در این مورد انجام داده ام، با همه نظریات یاد شده تفاوت دارد. به باور من سید در نوامبر سال ۱۸۸۲م در «البرت هال» کلکته، بیانیه اش را ایراد نموده است. زیرا در هنگام شورش یا انقلاب احمد عربی پاشا، سید جمال الدین افغانی، مشغول فعالیت های فکری و فرهنگی در حیدرآباد دکن بود. دکن در هند؛ منطقه مسلمان نشین به حساب می رود.

حیدرآباد در جنوب هند موقعیت دارد و در همسایگی ایالت «تامل نادو» و «کرناتکه» و آن دو در جوار سراندیپ یا سریلانکای امروزی.

قیام احمد عربی پاشا در سپتمبر سال ۱۸۸۱م در قاهره آغاز شده بود، با حریق و خونریزی در اسکندریه و مداخله انگلیس، آثار شکست آن پدیدار. و با عزل عربی از وزارت حریبه در ۲۰ جولای ۱۸۸۲م شکست قیام احمد عربی، قطعی می گردد و به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۸۸۲م عربی تسلیم نیروهای اشغالگر انگلیسی می شود.

مقارن همین ایام، انگلیس در قاهره تصمیم گرفته است تا احمد عربی و یارانش را محاکمه کند و به خاطر جلوگیری از شورش های احتمالی مسلمانان در هند، سید جمال الدین افغانی به مثابه کسی نگرسته می شود که در سازماندهی شورش عربی پاشا نقش دارد و احمد عربی از پیروان او به حساب می رود و حتی محمد عبده هم در همین ایام

<sup>۱۰</sup> (نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی، ص ۶)

<sup>۱۱</sup> (تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، ص ۲۶۱)

<sup>۱۲</sup> (قرین صواب به جہتی می گویم کہ سید جمال الدین، مقارن همین ایام، یعنی اواخر سال ۱۸۸۲ م، استوار بر برخی منابع، سفری به امریکا داشته است و بعداً به لندن درفته است و شاید مجدداً به هند برگشته باشد و مدت اندکی را در آن سرزمین سپری کرده باشد. یکی از کارنامه هایش در آن زمان، همین سخنرانی در البرت هال کلکته باشد؛ یا اینکه در این روزگار اقامت در هند، حینی که از حیدرآباد به کلکته تبعید می گردد در نوامبر سال ۱۸۸۲ میلادی، بیانیه اش را راجع به «تعلیم و تعلم» ایراد نموده باشد.

زندانی می‌گردد که یکی از دلایل زندانی شدنش وجود فوتوی سید جمال الدین در محل اقامت اوست. از همین رو سید جمال الدین به شمالشرق هند یا کلکته که در آن زمان پایتخت هند بریتانوی و مرکز قدرت انگلیس ها بود، تبعید می‌گردد تا همه حرکات سید، زیر نظر باشد.

بناءً متصدیان «البرت هال» کلکته، وجود او را در شهر خویش، مغتتم شمرده از او دعوت به سخنرانی می‌کنند و قطع سخنرانی او توسط انگلیس ها طوری که پوهاند جاوید می‌نویسد، دور از احتمال نیست.

پس از سرکوب قطعی شورش عربی پاشا، به سید جمال الدین افغانی اجازه خروج از هند داده می‌شود تا هر کشوری را که می‌پسندد، انتخاب کند و او نیز سفر به غرب را اختیار می‌کند و از طریق کانال سویس رهسپار لندن می‌گردد و در توقفگاه کانال سویس در دسمبر ۱۸۸۲م نامه مفصل و سراسر یاس و نومیدی خویش را به ریاض پاشا می‌فرستد و در آن، راجع به سازمان فراماسونی، عدم توجه توفیق پاشا خدیو مصر به وی، و مشکلاتی که حین تبعید از مصر متحمل شده، همراه با مشکلاتی که در بندر کراچی، در سپتمبر ۱۸۷۹م به خاطر کشته شدن «کیوناری» در کابل، دست و گریبان شده، همه را با تفصیل بیان می‌دارد و اینکه چرا به غرب می‌رود و به وطن خویش بر نمی‌گردد چنین می‌نویسد:

«وترویت فی امری و علمت انی لو اذهب الی بلدی، وفی العین قذی وفی الحلق شجی و فی الکبد اوار وفی القلب نار مما اصابنی، لا اجد فیه بین اهله وکلهم مسلمون، من اذا قصصت قصتی وکشفتم عن غصتی، یئن علی ویتوجع لی و یاسف علی مصابی... فعزمت ان اذهب وان کنت صفر الیدین خالی الراحتین الی بلاد فیهما عقول صافیة واذان واعیة وقلوب شفیعة وافئدة رفیقة حتی اقص علیهم ماجیری علی ابن آدم فی المشرق و هدا هو سبب ذهابی الی بلد الافرنج....»

۱۳

«باخود اندیشیدم می‌دانستم که اگر به وطن خود برگردم - با چشمان اشک الود و صدای پر از شکایت و قلب سوزان - در آنجا با وجودی که همه مسلمان اند، اگر من این داستان های خود را برای شان بازگو کنم، باز هم کسی را نخواهم یافت که نسبت به من ابراز همدردی بکند، بناءً حتی بدون داشتن پول و دست خالی تصمیم گرفتم به سرزمین هایی مسافرت کنم که مردم آن افکاری سالم و گوش های شنوا و دل های پر از محبتی دارند تا من به آنها داستان خودم را باز گو نمایم و به آنها بگویم که در شرق چگونه با انسان ها رفتار می‌شود و حقوق بشر چگونه پایمال می‌گردد و این است سبب رفتن من به بلاد فرنگ...»

به هر ترتیب با دلایل بالا، نظر اینجانب این است که سید بیانیه اش را در «البرت هال» کلکته در نوامبر سال ۱۸۸۲م ایراد کرده است، نه آن طوری که استاد خسرو شاهی و داکتر سید مخدوم رهین سال ۱۸۷۲ می‌گویند و نه آن گونه که پوهاند جاوید و مرحوم سید قاسم رشتیا ۱۸۷۹م تسجیل می‌کنند و شاید هم نه آن گونه که علامه حبیبی سال ۱۸۸۳م می‌نویسد.

اما در نیشته شادروان پوهاند جاوید، نقطه قابل بحث حضور مولانا ابوالکلام آزاد، در میان شنوندگان سخنرانی سید جمال الدین افغانی در البرت هال کلکته است که با در نظر داشت هر چهار نظر ۱۸۷۲م (خسرو شاهی و سید مخدوم رهین) ۱۸۷۹م (پروفیسور جاوید) ۱۸۸۳م (علامه حبیبی) و نظر اینجانب (۱۸۸۲م) دقیق نمی‌باشد.

(۱۳) نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی، ص ۱۲۶



به این دلیل دقیق نمی باشد که ابو الکلام آزاد، به قلم خودش نگاشته است که در ذوالحجه سال ۱۳۰۵ قمری یعنی ۱۸۸۸ میلادی تولد یافته است، بناءً با در نظر داشت هر چهار روایت، ابو الکلام آزاد، اصلاً در آن تاریخ، تولد نیافته است؛ چه جای که نوجوان باشد و محصل و به سخنرانی سید هم گوش فرا دهد.

به خصوص اگر این معلومات را نیز بیفزایم که ابوالکلام آزاد، در سال ۱۸۸۸ میلادی، در مکه مکرمه تولد شده است، نه در سرزمین هند و در سال ۱۸۹۸ میلادی یعنی یک سال بعد از وفات سید جمال الدین، همراه پدر دانشمندش مولوی خیرالدین، به هندوستان آمده است، فقط همین مسأله صحت دارد که ابو الکلام بعد از عودت از مکه مکرمه، در حالی که ده - یازده ساله بود، همراه با پدر در کلکته، رحل اقامت افگندند و سید جمال الدین هم یک سال قبل از آن رویداد، در استانبول وفات یافته بود.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد که مولانا آزاد، در ماهنامه هایی که مسئولیت آنرا برعهده داشت، مثل الهلال و البلاغ چاپ هند، آثار و افکار سید جمال الدین را به نشر، می سپرد.<sup>۱۴</sup>

شادروان پوهاند جاوید در بخش دوم مقاله اش که در زمستان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی در شماره چهارم مجله آریانای برونمرزی، به مسئولیت پوهاند رسول رهین، در کشور سویدن، به چاپ رسیده است؛ در پایان مقاله اش و قبل از حسن ختام - که سروده استاد خلیلی در مورد سید جمال الدین است - تحت عنوان فرعی «یادآوری» می نگارد:

« پنجاه و اند سال پیش در دوران تحصیل با اتفاق ادیب نامور سرور گویا اعتمادی خدمت استاد محیط طباطبایی بودیم تا آنجا که به یادمانده؛ استاد گذرنامه سید جمال الدین افغانی را که بنا بر امر ناصرالدین شاه برای انجام مأموریتی صادر و تازه به دست مرحوم طباطبایی رسیده بود، به حاضران نشان داد. شادروان گویا اعتمادی آن را ملاحظه، بر اصالت آن پاسپورت تصدیق فرمود. عکس این پاسپورت در مطبوعات هم نشر شده است.<sup>۱۵</sup> مرحوم پوهاند جاوید، بر این یادآوری خود تبصره، نه نموده است و شاید برداشت از موضوع را، به خوانندگان واگذار نموده باشد، اما در این شکی نیست که استاد محیط طباطبایی، طوری که از سایر نبشته هایش برمی آید، همه «هم و غم» او، ایرانی ثابت نمودن سید جمال الدین بود؛ از همین رو به کتاب «سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین» اثر آن مرحوم که داستان پاسپورت سید را تذکر داده است، مراجعه می کنیم و سپس بر آن تبصره می نماییم. در کتاب یاد شده، آمده است :

« در سال ۱۳۲۶ ش<sup>۱۶</sup> که موضوع انتقال استخوان های سید از اسلامبول به کابل پیش آمد و بی خبری یا غفلت برخی از رجال نامی علم و ادب تهران که دست دولت وقت را در اقدام اساسی و جدی برای تعیین سرنوشت استخوان

---

<sup>۱۴</sup> مقاله « سید جمال الدین افغانی و نخبگان افغانستان» بعد از اینکه در آخرین روز های سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی، در برخی از سایت های انترنیتی هموطنان در اروپا و امریکا، اقبال نشر یافت؛ هموطن ارجمند و فرهیخته ای چند جلد کتاب راجع به سید افغانی، جهت مطالعه برایم فرستاد که در جمله کتاب ارزشمند « سید جمال الدین افغانی و افغانستان» نبشته شادروان سید قاسم رشتیا، چاپ مؤسسه بیهقی در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی، هم بود. با مطالعه آن کتاب؛ متوجه شدم که شادروان رشتیا هم در صفحه ۵۱ اثر یاد شده اش به حضور ابو الکلام آزاد، در میان شنوندگان سخنرانی سید در البرت هال کلکته اشاره نموده و خوشبختانه مأخذ این نقل قول را در صفحه ۱۲۴ کتابش در بخش « فهرست حواشی و مأخذ» مجله معارف و مجله الهلال - سال ۱۹۲۲ چاپ دهلی صفحه ۱۴۰ -، ذکر کرده است و شاید شادروان استاد جاوید، از اثر شادروان سید قاسم رشتیا، استفاده کرده باشد. به ترتیب با دلایلی که در متن ارائه گردید، خوانندگان به آن اشتباه، پی خواهند برد، یعنی در مورد حضور مولانا آزاد در جمله شنوندگان سخنرانی سید جمال الدین افغانی، در البرت هال کلکته، حرف استاد جاوید، مرحوم رشتیا و هرکسی همچو ادعا داشته باشد، صحت ندارد.

<sup>۱۵</sup> شماره ۴ آریانای برونمرزی، زمستان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی، ص ۶

<sup>۱۶</sup> دقیقتر سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی است؛ زیرا تابوت سید در آغاز برج جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی از استانبول حرکت داده شد و از طریق بغداد، کراچی و پشاور؛ سرانجام به کابل رسید و به تاریخ ۹ جدی سال ۱۳۲۳ هجری خورشیدی در محوطه پوهنتون کابل که در آن زمان به نام «دار الفنون کابل» یاد می گردید، به خاک سپرده شد. بناء سال ۱۳۲۶ را که استاد محیط طباطبایی به آن اشاره کرده است یا

های سید سست کرده بود؛ ناگزیر در صدد تحقیق موضوع برآمد. از روی حدس صائب و تظن و به کمک برخی قراین که از مرحوم وثیق حضور کارمند قدیمی دفتر نخست وزیری شنیده بودم؛ در جست و جوی این گنجینه نامعلوم به جناب آقای مهدوی نماینده مجلس شوری و فرزند ارشد امین الضرب دوم مراجعه کردم و نتیجه ای به دست نیاوردم. جناب دکتر یحیی مهدوی پسر دیگر آن مرحوم که همان روز در خانه برادر بزرگ حضور داشتند، حدس زدند که ممکن است منظور در میان صندوق های متعدد اسناد و دفاتر تجارتي مرحوم جد شان که سال های دراز است در صندوقخانه های در بسته، مانده است، بتوان جست و یافت و شخصاً قبول زحمت کردند. چون حسن نیت کامل درکار بود، سر اولین صندوقی که گشوده شد، کیف و اوراق سید که منظور اینجانب بود و در پی آن، سایر اسناد و کتب او به دست آمد. صورت آخرین تذکره او را که از «وپنه» صادر شده بود و توی کیف دستی او بود در مجله تهران مصور بعداً انتشار یافت و عین آن در تهران به سال (۱۳۲۷) بر سرور گویا شاعر افغانی و جاوید (پوهاند جاوید- ف) دانشجوی افغانی و در سال ۱۳۲۹ در علیگر بر دکتر هادی حسن و شیخ عبدالغفار که بزرگترین مسلمان هندی واقف بر سرگذشت سید جمال الدین بود و در سال ۱۳۳۱ بر شیخ عبدالقادر مغربی<sup>۱۷</sup> شاگرد قدیم شامی سید در دمشق عرضه داشت و در سال ۱۳۴۰ دوباره (به) مجموعه اسناد ملحق گشت.<sup>۱۸</sup>

استاد محیط طباطبایی فوتوهای این اسناد را در صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ اثر یاد شده خویش به چاپ رسانده است که من هم در بخش پیوست های این رساله، آنرا جهت ملاحظه خوانندگان، درج خواهم کرد.

تصویر نخستین، تذکره مروری است که از دفتر قونسلای ایران در ویانا در سال ۱۸۸۹م صادر شده است که در آن سید جمال الدین برخلاف همه امضای های قبلی اش، در امضای خویش «شیخ جمال الدین الحسینی» نگاشته است، یعنی کلمه «شیخ» را جزء امضای خویش قرار داده است که چنین چیزی در امضاء ها معمول نیست. مثل اینکه پروفیسور برهان الدین ربانی یا پروفیسور صبغت الله مجددی حینی که امضاء می نمایند، واژه «پروفیسور» را جزء امضای خویش قرار دهند؛ یا امام خمینی وقتی که امضاء می کند کلمه «امام» را بر امضایش بیفزاید و یا آیت الله سید علی خامنه ای در امضای خویش لقب «آیت الله» و یا «ولی فقیه» را نیز اضافه کند که کاری است غیر معمولی و یا خود استاد محمد محیط طباطبایی، خود را خود استاد بگوید و واژه «استاد» را جزء امضای خویش قرار دهد

!!!

تصویر دوم تذکره مروری است که از «باش شهبندریه دولت علیه ایران» در مصر صادر شده است. متن آن به زبان ترکی عثمانی است و در جای نام حامل آن به عربی نگاشته شده است: «السید المحترم جمال الدین متوجه الی

---

اشتباه چاپی است و یا اینکه چون استاد محیط مقاله بالا را سال ها بعد از آن رویداد یعنی در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی نگاشته است، شاید تأریخ دقیق انتقال تابوت را از یاد برده باشد. والله أعلم بالصواب.

<sup>۱۷</sup> عبد القادر المغربی متولد سال ۱۸۶۷ م در لاذقیه شام یا سوریه امروزی است. جد بزرگش یوسف مفتی بزرگ مذهب احناف در تونس به شمار می رفت. خانواده اش از مغرب عربی به مشرق عربی هجرت کردند و او در لاذقیه تولد شده است. در دوران دانشجویی در طرابلس با نام سید جمال الدین افغانی از طریق نشریه العروة الوثقی که از پاریس به لبنان می آمد آشنا شد و طوری که خودش در اثر خود «جمال الدین الأفغانی - ذکریات و احادیث» یادآور می شود، با رسیدن هر شماره العروة الوثقی آن را بازنگاری می کرد و نخسین کسی است که مجموعه کامل العروة الوثقی را در جهان عرب به چاپ آماده کرده است. در ایام حضور سید جمال الدین در استانبول به دیدار سید در استانبول مشرف شده است و سپس دوستی اش را با شیخ محمد عبده ادامه داده است.

عبد القادر المغربی در ادبیات عربی ید طولی داشت او که استاد ادبیات عربی در پوهنتون سوریه بود، هم چنان در مجامع لغوی یا فرهنگستان های زبان عربی مصر و عراق نیز عضویت داشت. او آخرین شاگرد مستقیم سید جمال الدین افغانی به شمار می رود که در ۷ جون ۱۹۵۶ م تقریباً بعد از شصت سال پس از رحلت استادش وفات یافت.

<sup>۱۸</sup> سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۲

اسلامبول» یعنی آقای محترم جمال الدین رونده استانبول است و در پایان بالای مهر، تاریخ صدور آن چنین نگاشته شده است: «فی یوم السبت ۱۳ جمادی الاولی ۱۲۸۸» یعنی روز شنبه ۱۳ جمادی الاولی سال ۱۲۸۸ هجری قمری. تاریخ ثبت شده در این گذرنامه، چند اشکال دارد که به بیان آن می پردازم:

۱- به رویت سالنمای دقیق و ارزشمند «تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی» اثر دو دانشمند المانی؛ فردناند و وستفیلد و ادوارد ماehler، سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۸۸ قمری، روز دوشنبه است، نه روز شنبه! زیرا اول جمادی الاولی سال ۱۲۸۸ قمری روز چهارشنبه، برابر با ۱۹ جولای ۱۸۷۱م است و در کشور اسلامی مثل مصر که در آن دوران، تقویم به حساب ماه های قمری بود، اگر در آغاز ماه، به جهت عدم رویت هلال اشتباه می کردند، محال بود که در سیزدهم ماه اشتباه کنند!

۲- سید جمال الدین در آغاز محرم سال ۱۲۸۸ هجری قمری، بعد از ایراد بیانییه در دارالفنون استانبول در مورد «صنعت» به امر سلطان عثمانی از استانبول اخراج شده است که داستان آن مشهور است، بناءً تقریباً ۴ ماه و ۱۳ روز بعد، چرا او دوباره به استانبول می رود؛ در حالی که رویدادهای تاریخی نشان می دهد سید جمال الدین از محرم سال ۱۲۸۸ تا رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری یا مارچ ۱۸۷۱ تا اگست ۱۸۷۹م در قاهره زندگی کرده و در آن مدت هرگز به استانبول نرفته است، مگر در سال های پسین عمر که به دعوت سلطان عبدالحمید دوم، خلیفه عثمانی، از لندن رهسپار استانبول گردید.

۳- همچنان سید جمال الدین وقتی که از هند در سفر نخستینش در سال ۱۲۸۶ هجری قمری وارد قاهره می گردد و چهل روز در آن شهر درنگ می کند، سپس بدون کدام پاسپورت و گذرنامه از قاهره رهسپار استانبول می شود؛ بناءً این بار هم میتواند اگر شوق سفر به استانبول را داشت، باز هم بدون کدام گذرنامه سفر کند!

۴- یک حرف جالب دیگر در همین ورقه مرو در بیان مشخصات سید جمال الدین و علایم فارقه موصوف در برابر «ریش» نوشته شده است «کوسه» خوانندگان خود قضاوت کنند که سید جمال الدین افغانی با آن ریش بلند «کوسه» بود؟!

با وجود این همه تفصیل، به نظر من صدور پاسپورت به نام یک شخص، دلالت به این نمی کند که آن شخص تبعه آن کشور باشد. حتی از دیدگاه من همین مسأله پاسپورت ایرانی سید جمال الدین هم دلالت به افغانی بودن سید، می کند، تا به ایرانی بودن او. زیرا استاد جاوید می گوید: «بنا به امر ناصر الدین شاه» در حالی که صدور پاسپورت به امر پادشاه ضرورت ندارد، مگر اینکه امر فوق العاده ای در کار باشد که اداره صدور پاسپورت یا بخش قونسلای یا تشریفات وزارت خارجه یا وزیر خارجه نتوانند در زمینه تصمیم بگیرند.

مگر صدور همه پاسپورت ها به امر پادشاه در ایران صورت می گرفت؟!

به گونه مثال در افغانستان برای اخضر براهیمی، نماینده قبلی سازمان ملل متحد در امور افغانستان، به امر آقای حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین کشور، پاسپورت سیاسی افغانی صادر گردید که از سطح تصمیم و صلاحیت وزیر خارجه یا رئیس تشریفات یا وظیفه اصلی ریاست امور قونسلای، بالا بود. چون «براهیمی» خارجی بود، سید جمال الدین هم چون افغان است، بناءً به امر ناصرالدین شاه قاجار، برایش پاسپورت صادر می گردد، آنهم به گمان من در ارتباط سفری است که سید جمال الدین جهت مذاکره با روسها به سن پترزبورگ همراه با حاج محمد حسن امین



الضرب اعزام گردید و سید<sup>۱۹</sup> این سفر را به خاطر مبارزه با انگلیسها پذیرفت و برای تقریب وحدت نظر روس ها با شرق و مسلمانان، فعالیت هایی هم انجام داد که در نامه هایش به الحاج محمد حسن امین الضرب، بعد از عودت اخیر الذکر به ایران، اشاراتی دارد و در مقاله ای از نگارنده به آن اشاره شده است.<sup>۲۰</sup>

اگرچه یک نظر غیر خوشبینانه دیگر هم وجود دارد که ایرانیان به خاطر اینکه بتوانند سید را از آستانه، به ایران احضار کنند، برایش گذرنامه ای صادر کردند تا ترکیه موصوف را به ایران تسلیم دارد، اما ترکیه آن تقاضا را نمی پذیرد و چند تن دیگری را که ترکیه در ایرانی بودن شان، شکی ندارد، به جانب ایران تسلیم می دهد. والله اعلم.

۲۱

به هر ترتیب، به مثابه یک قضیه پذیرفته شده بایست عرض کرد که داشتن پاسپورت یک کشور، به هیچ وجه، به معنای داشتن تابعیت آن کشور محسوب نمی گردد. ده ها هزار تن از کارگران افغانستان با پاسپورت های پاکستانی در کشور شاهی عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس زندگی و کار می کنند و اکثر رهبران جهاد در سال های هجوم و اشغال ارتش سرخ بر افغانستان، دارای پاسپورت عربستان سعودی بودند.

من شخصاً در نمایندگی های سیاسی افغانستان در خارج، در میان اسناد عهد امان الله خان و نادرشاهی، ده ها جلد پاسپورت را مشاهده کرده ام که برای اتباع خارجی غیر افغان صادر شده است و یا افغان هایی که پاسپورت های خارجی شان را آورده اند و در عوض پاسپورت افغانی گرفته اند که نمونه هایی از آن جمله را در آخر این کتاب در بخش «پیوست ها» درج خواهم کرد.

از جمله به گونه مثال می توان به مولانا عبید الله سندی وزیر امور داخله در حکومت موقت هند در کابل اشارت کرد که در عهد پادشاهی امان الله خان حینی که می خواست با چند تن از همفکرانش از جمله «احرار هند» به روسیه سفر کند، برای شان پاسپورت افغانی صادر گردید<sup>۲۲</sup> و حتی در پاسپورت هایی که در زمان امیر امان الله خان صادر شده است، در صفحه نخست آن، این عبارات تحت عنوان «هدایات» درج است:

« اشخاص داخله دولت که خیال رفتن خارج را داشته باشند مطابق قواعد نظام نامه پساپورط (پاسپورت) از اداره کوتوالی پساپورط حاصل نموده رفته می توانند.

اشخاص خارجه که خیال آمدن دولت علیه مستقله افغانیه را به نمایند (بنمایند)، مطابق قواعد نظام نامه مخصوص پساپورط سفارت و قونسل خانه افغانیه، از سفارت خانه و قونسل خانه موصوف پساپورط، حاصل داشته داخل دولت علیه مستقله افغانیه شده می توانند.»

بناءً در آن زمان در ایران و سایر کشورها این امر معمول بود و به گونه مثال کسی که می خواست به ایران سفر کند، بایست پاسپورت یا گذرنامه ایرانی اخذ می کرد، از همین رو داشتن پاسپورت یک کشور، به هیچ وجه به معنای

<sup>۱۹</sup> البته این سفر در سال ۱۳۰۴ هجری قمری به وقوع پیوسته است، نه در سال ۱۲۸۸ قمری، آن گونه که در تذکره مرور صادر شده از «باش شهبندیه ایران در مصر» بر می آید.

<sup>۲۰</sup> به مقاله « ایرانی نبودن » سید جمال الدین در آئینه نامه ها و آثار خودش، در همین کتاب مراجعه شود.

<sup>۲۱</sup> اسمای آن سه تن را ناظم الاسلام کرمانی در کتابش «تاریخ بیداری ایرانیان» چنین درج کرده است: ۱- میرزا آقا خان کرمانی ۲- حاج شیخ احمد روحی ۳- میرزا حسن خان خبیر الملک، ایشان به جرم همفکری با سید جمال الدین افغانی و بودن از دوستان میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصر الدین شاه قاجار، در ۶ صفر المظفر سال ۱۳۱۴ قمری، اعدام گردیدند.

<sup>۲۲</sup> در آرشیف سفارت افغانستان در قاهره اینجانب به اسنادی برخوردیم که نشان می داد مولانا عبید الله سندی تا سال ۱۳۱۷ هجری خورشیدی، در همه سفرهایش از پاسپورت افغانی استفاده می کرد. یعنی از سال ۱۹۲۲ م که کابل را به قصد روسیه ترک گفت و سپس در سال ۱۹۲۳ م به ترکیه رفت و بعد ها به حجاز سفر کرد تا سال ۱۹۳۸ م که رهسپار هند بریتانوی گردید؛ یعنی بیش از ۱۵ سال دارای پاسپورت افغانی بود و نمایندگی های سیاسی افغانستان در قاهره، حجاز و مسکو با وجودی که می دانستند او یک نفر هندوستانی است، اما پاسپورتش را تمدید می کردند و با وی همکاری می نمودند.

تابعیت آن کشور نمی باشد و صادر شدن پاسورت ایرانی - در صورت صحت آن - برای سید جمال الدین افغانی، به هیچ وجه به معنای ایرانی بودن سید افغانی، نیست!

پایان قسمت دوم  
ادامه دارد

قسمت اول این مطلب عالی را به کمک لینک ذیل مطالعه فرمائید:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Khosti\\_L/I\\_khosti\\_s\\_jamaludin\\_afgh\\_w\\_no\\_khbagan\\_afghanistan.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Khosti_L/I_khosti_s_jamaludin_afgh_w_no_khbagan_afghanistan.pdf)

